

مدرسه یا زندان؟ آموزش یا تجارت؟

حاضر کوشش بر آن است که معضلات آموزشی با روشهای فعلی و خطوط کلی بحران به صورت خلاصه تشریح، و راه‌حلهایی نیز ارائه شود. اما قبل از آن لازم است که تعریفی از آموزش به معنای کامل و دقیق کلمه در دست باشد.

تعریف آموزش

«آموزش» با هدف کسب «آگاهی» نسبت به پدیده‌ها، مترادف است با «آزادی» و «رهایی» از جهل. از سوی دیگر «آزادی» پایه و اساس «پذیرش مسؤلیت» است. لاجرم اگر ما

آن که هیچ نمی‌داند، به چیزی عشق نمی‌ورزد. آن که از عهده هیچ‌کاری بر نمی‌آید، هیچ نمی‌فهمد. آن که هیچ نمی‌فهمد، بی‌ارزش است. ولی آن که می‌فهمد، بی‌گمان عشق می‌ورزد، مشاهده می‌کند، می‌بیند... هرچه بیشتر دانش آدمی در چیزی ذاتی باشد، عشق بدان بزرگتر است... هر که فکر کند همه میوه‌ها در همان وقت می‌رسند که توت‌فرنگی، لز آنگور چیزی نمی‌داند.

در ساختار سازمان‌های آموزشی خود پرداختند و با پذیرش و اجرای برخی از نظریات منتقدان دو گروه به اصلاحات بنیادی و موثر دست زدند. اما کشورهای در حال توسعه و عقب مانده به دلایل مختلف نتوانستند تغییر قابل ملاحظه‌ای در روش‌های آموزشی و نیز محتوای مراجع

نوشته محسن عابدی

آموزش و شیوه‌های آن تقریباً در ۲۰۰ سال پیش دنیا مورد اعتراض است. محتوای آن به این دلایل که چرا با نیازها سازگار نیست، چرا از پیشرفت‌های علمی و از تحولات اجتماعی به دور است و چرا با نگرانی‌های زمانه ما بیگانه است شدیداً جای انتقاد دارد. روش‌های آموزشی هم از این بابت مورد انتقاد است که چرا پیچیدگی مراحل آموزش را نادیده می‌گیرد، تحقیق در آن جای ندارد و به اندازه کافی به پرورش فکر و منش انسان دل نمی‌بندد.

بیش از سه دهه است که تردیدی همه جانبه نسبت به نارسایی‌های شیوه‌های آموزشی معمول در جهان ابراز شده است. این تردید غالباً ناشی از آن است که کسانی که با بینشی فراسوی سنت‌گرایان به این معضل می‌اندیشند، مدعی‌اند که روشهای فعلی نتایج پیش‌بینی شده را تأمین نکرده، و حتی در بسیاری از موارد رکود نیز داشته است.

منتقدان روش‌های تعلیم و تربیت را می‌توان به دو گروه کلی تقسیم کرد. گروه اول، آنان که با ارائه تز «جامعه بدون مدرسه» از بیخ و بن با نظام آموزشی فعلی مخالفند - و گروه دوم، آنها که می‌گویند نظام آموزش مدرسه‌ای می‌باید به نحو بنیادی اصلاح شود، اما با وجود اصل مدرسه مخالف نیستند.

همگام با شروع بحث و جدل در باره عدم کارایی روش‌های آموزشی موجود، بسیاری از کشورهای پیشرفته به تجدیدنظر جدی



خواهان آن هستیم که در جامعه از ظرفیت نیروی انسانی بالقوه در شرایط بهینه بهره‌برداری کنیم، می‌باید زمینه کسب آگاهی را به نحو مطلوب فراهم سازیم. ظرفیت نیروی انسانی یک جامعه افزایش نمی‌یابد مگر این که کسب آگاهی در آن جامعه به عنوان یک امر ضروری و شرط اولیه زندگی اجتماعی قلمداد

آموزشی ایجاد کنند. لاجرم معضل همچنان به قوت خود باقی مانده است. از این رو با جرأت می‌توان مدعی شد که این کشورها در آموزش و استفاده از ظرفیت بالقوه نیروی انسانی، در سال‌های اخیر به نسبت هزینه‌ها و انرژی صرف شده، موفقیت چندانی نداشته‌اند و در خیلی موارد این نسبت فاجعه‌بار بوده است. در مقاله

بشود. نکته ظریف این است که «آگاهی» را نباید تنها با کسب مجموعه‌ای از اطلاعات که در نهایت آدمی را قادر می‌سازد فعالیت را به صورت مکانیکی انجام دهد، یکسان دانست. آموزش، در تعریفی بسیار فشرده عبارتست از پدیده‌ای که در نهایت به کمک آن می‌توان موقعیت انسان را در جهان هستی شناخت، که با این شناخت خود او نیز شناسایی می‌شود. و اما تعبیر جامع‌تر از آموزش این است که به کمک این وسیله می‌توان انسانی پویا تربیت کرد که از قید و بندهای بی‌شمار و گوناگون وجودیش رها گردد. راه تکامل همه‌جانبه خود را هموار سازد، با رمزها و رازهای موقعیت فردی و اجتماعی خود و دنیای متغیری که در آن زندگی می‌کند تا آنجا که ممکن است آشنا شود، با دنیا و انسانهایش مرتبط شود، زندگی دهد، زندگی کند و زندگی خود و دیگران را با عشق و دانش شکوفا ساخته و در نهایت «انسان» بودن خود را همچون الماس درخشانی متبلور سازد.

تعلیم و تربیت، مجموعه‌ای از پدیده‌ها است که انسان‌ها را در فراگردی خلاق یاری می‌کند تا دنیا را روشن‌تر و آگاهانه‌تر ببینند و هنر دیدن و عشق ورزیدن و آفریدن، هنر بودن و زیستن را بیاموزند. و از آن جا که هیچ کس جز خود انسان نمی‌تواند چنین هدف‌هایی را تأمین کند، انسان هم یگانه هدف اصلی تعلیم و تربیت است، و هم یگانه وسیله آن.

همان گونه که در آغاز مقاله آمد، آموزش در شرایط فعلی و در اغلب کشورها دارای معضلاتی است که در تحلیل نهایی بسیار دورتر از ایده‌آل‌های دست‌یافتنی قرار دارد و در نهایت، نتایج آن مطلوب نبوده است. عمده این معضلات در زمینه‌های ساختار غلط سازمانی، روش‌های کهنه و محتوای نامتناسب عبارتست از:

۱- قید و بندها

هدف از آموزش که بنایه تعریف ارائه شده، قرار است «آزادی» و «رهایی» غایت آن باشد. از همان ابتدا با چهار محدودیت روبرو است. «ایوان ایلچ» این چهار قید را در سن معین، برنامه‌های قالبی بدون انعطاف و حضور اجباری در مکان ثابت می‌داند. در این که آموزش پایه، به خصوص می‌باید از نظمی برخوردار باشد، شکی نیست. اما لازم است ساختار آن از چنان انعطافی برخوردار باشد که از تبدیل مدرسه به

بازداشتگاه جلوگیری کند. در حال حاضر شباهت غریبی بین مدرسه و بازداشتگاه دیگری که بیمارستان روانیش می‌خوانند، وجود دارد. برای اثبات این مدعا نیازی به ارائه مدرک مستند نیست، تنها با دیدی فراسوی معمول به چهره ونحوه راه رفتن دانش‌آموزان نگرستن و آنها را به هنگام ورود به مدرسه (بره‌هایی که به مسلخ می‌روند) و تفاوت آن در هنگام خروج از مدرسه (پرتگانی که از قفس آزاد شده‌اند) - مورد مطالعه قرار دادن، این واقعیت تلخ را ثابت می‌کند.

قید سنی، به سادگی بسیاری از افراد را از چرخه آموزش در جامعه حذف می‌کند و بالطبع امکان گسترش آگاهی در جامعه را ناممکن می‌سازد. منظور از آموزش در جامعه این نیست که صرفاً درصد محدودی از افراد به آگاهی‌هایی دست یابند و اکثریتی نیز باری به هر جهت، بسته و گریخته برخی مسائل را بدانند. چنین نحوه تلقی از آموزش نتایج اسفباری دارد که عوارض آن می‌تواند جامعه‌ای را به ورشکستگی فرهنگی بکشاند. نکته

قابل ذکر این است که سوادآموزی بزرگسالان در حد خواندن و نوشتن ساده را نباید با آموزش به مفهوم دقیق کلمه یکی دانست.

و اما قید برنامه‌های قالبی و از پیش تعیین شده، مدرسه را بدل به یک بنگاه تجارتي کرده است، که کمترین عارضه آن این است که تلقی افراد از رتبه تحصیل و تلقی سازمان‌ها از افراد تحصیل کرده، قی‌الواقع تفاوت چندانی با دیدگاه تولیدکننده بودر ظرفشویی، که محصول خود را در بسته‌بندیهای مختلف (کوچک، متوسط، بزرگ) و خیلی بزرگ) به بازار عرضه می‌کند، ندارد.

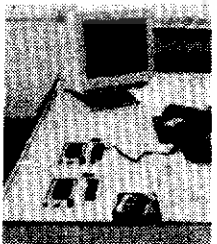
تولیدکننده مذکور صرفاً تفاوت اندازه‌ای کلای خود را در حجم پولی می‌بیند که محصول تولید شده، به او برمی‌گرداند. اگرچه این دیدگاه تا حدودی می‌تواند در مورد سرمایه‌گذار پذیرفته شود، اما با چنین معیاری به افراد آموزش دیده نگرستن، فاجعه‌ای است که می‌تواند اعتبار انسانی را در (سازمان - جامعه) به طور کلی از بین ببرد و در نهایت ضد ارزش‌ها را جایگزین ارزش‌های انسانی کند. و بالاخره قید حضور اجباری در مکان ثابت، در ساعات معین، بدون هیچگونه انعطافی، نظم بازداشتگاه را تداعی می‌کند و دیوارهای مدرسه و دفتر حضور و غیاب نماد زنجیرهای محکومیت است. از روزگاران دور، مردم آتن در کوچه‌ها و خیابان‌ها دانش می‌آموختند. بدیهی است که شهرهای امروزی، چنین ساختاری را نمی‌پذیرد. اما آیا نمی‌توان آن شیوه را با شرایط امروزی تطبیق داد، به گونه‌ای که زمان و مکان از حالت لایتغیر کنونی خارج شود؟

شرکت کتاب و نوار زبان سرا

نماینده رسمی و انحصاری دانشگاه آکسفورد در سراسر ایران



مرکز فروش کتاب نوار و فیلم‌های آموزشی زبان در تهران و شهرستانها
مرکز توزیع عمده محصولات فرهنگی به فروشگاههای عرضه محصولات فرهنگی با مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازنده لابراتوارهای زبان برای مراکز دانشگاهی و آموزشی با تجربه چند ساله



نشانی: تهران، خیابان انقلاب، اول خیابان وصال
شیرازی، شماره ۲۷، طبقه سوم.
تلفن: ۶۴۶۲۱۵۲ - ۶۴۶۲۶۱۲ - فاکس: ۶۴۶۲۱۵۲

تجارتی شدن آموزش، عارضه اجتماعی دیگری در بردارد و آن وجه تمایزهای کاذب و گاه حتی غیرانسانی است که در یک جامعه بین افراد آموزش دیده در سطوح مختلف از سویی، و بین این افراد با افراد عادی از سوی دیگر به ظهور می‌رسد. اگر در گذشته تبار افراد با تاکید بر ثروت خانوادگی تعیین می‌شد، امروز شاهد پیدایش تمایز افراد در لایه‌های مختلف آموزشی هستیم، که اگر عوارض آن اسفناک‌تر از گذشته نباشد، کمتر نیست. روشی که فرهنگ را به صورت مجموعه‌ای از اطلاعات در نظر می‌گیرد و انسانها را صرفاً ظروفي می‌انگارد که لازم است در حافظه آنان بخش‌هایی از حقایق خام (بدون هیچ تجزیه و تحلیلی) و توده‌ای اطلاعات تجربی نامرتب پُر شده و به شکل ستون‌های یک فرهنگ لغت در مغز دسته‌بندی شوند تا صاحبان این به اصطلاح فرهنگ، بتوانند پاسخگوی نیازهای دنیای خارج باشند، جداً خطرناک است. این معضل به خصوص پس از انقلاب، متأسفانه در جامعه ما عمیق‌تر شده است. چرا که هدف صرفاً این بوده است که عده‌ای خاص هر چه سریع‌تر به مدارک دانشگاهی دست یابند، و نتیجه، افرادی است که تنها مثنی تاریخ، خوراها عدد و رابطه و حقایق محدودی را به حافظه سپرده‌اند و هیچ‌گونه توانایی در تجزیه و تحلیل دانسته‌های خود ندارند.

۳- عدم وجود خودآموزی

در روش‌های معمول آموزش، غالباً فرصتی برای خودآموزی، تجربه رودررو، افتادن و برخاستن و کشف از طریق تفکر وجود ندارد. آموختن، پدیده‌ای است که کمتر از بسیاری فعالیت‌ها به دخالت دیگران نیاز دارد. اصولاً کسی به این نکتهٔ بدیهی توجه ندارد که کودک در ابتدای زندگی - و به سرعت - زبان مادری را فرا می‌گیرد، بدون این که نیاز به مدرسه‌ای باشد. همه‌ی ما بسیاری از دانش و آگاهی‌های خود را بیرون از محیط مدرسه و در اثر تماس واقعی (ملموس) و یا بر اثر مطالعه شخصی (مطالعه انتخابی) به دست می‌آوریم. اما گویی هیچ‌کس این واقعیت‌های مسلم را نمی‌داند. خودآموزی بر قابلیت درک دانش آموز نسبت به آموزش کلاسیک تاثیر گذارده و آموزش

نباید آموزش را از کار تولید جدا ساخت و آن را در قید طبقه‌بندی‌های خشک نظام مدرسه‌ای فعلی تحدید کرد.

کلاسیک نیز به نوبه خود چنان ساختار فکری را برای شاگرد فراهم می‌آورد که از طریق آن بتواند به دانشی که از محیط خارج از مدرسه کسب کرده، نظم بخشد و مفهوم عینی بدهد.

۴- جدایی مدرسه از جامعه

آن‌گاه که در کلاس درس بسته می‌شود، به طور کلی فضای بی‌ارتباطی با جامعه ایجاد می‌شود که این جدایی، جدایی‌های دیگری نیز در پی دارد. این جدایی‌ها عبارت است از: شکاف عمیق بین محتوای آموزش مدرسه‌ای و تجارب زنده شاگردان، تضادهای بنیادی بین نظام ارزش‌های تعلیم و تربیت و خواسته‌ها و هدفهای موردنظر جامعه و بالاخره فاصلهٔ دور برنامه‌های درسی با علوم زنده معاصر. کتمان این واقعیت که برنامه‌های درسی مدارس به علت نقص‌های اساسی، فایده نیست درکی از جهان - آن‌گونه که نسل حاضر بدان نیاز دارد و به مسائل می‌نگرد - به دست دهد، جز خودفریبی چه می‌تواند باشد؟

دانش مدرسه‌ای چه چیزی به معضلاتی که در برابر بشر امروز قرار دارد، از قبیل: گرسنگی، برخوردهای نظامی، اجتماعی و نژادی، آلودگی و تخریب محیط زیست، و سبب جوانان، زنان و سرنوشت اقلیت‌ها (چه مذهبی و چه نژادی)، می‌دهد؟ آموزش کلاسیک، در حال حاضر حتی در شکل‌دهی صورت مسئله نیز لنگ می‌زند، چه رسد به پاسخ از سوی دیگر این مسائل مربوط به موضوع‌های دانش‌هایی است که به زحمت می‌توان آن‌ها را در قالب‌های کلیشه‌ای مواد درسی جای داد. این بدیهی است، چرا که ساختارهای کهنه نمی‌توانند محتوای نو را بپذیرند.

مهمترین عارضهٔ جدایی مدرسه از جامعه این است که فرد فارغ شده از تحصیل، آنگاه که به جامعه وارد می‌شود، در سطح متوسطه تقریباً هیچ‌کاره است - و در سطح دانشگاه نیز به سال‌ها زمان نیاز دارد تا دریابد که در پیرامون او چه می‌گذرد. گویی موجودی است که از سیاره دیگری به زمین آمده است. حیران و سرگردان - چرا که غالب آن‌چه آموخته، با آن چه که می‌بیند، فاصله‌ای بعید و باورنکردنی دارد.

۵- رابطه آموزگار و دانش‌آموز

گذشته از مسأله شکل و شیوه و صرف‌نظر از بحث در باره‌ی وظیفهٔ عمومی معلم در هر سطح آموزشی، رابطهٔ معلم و دانش‌آموز، هنوز همان رابطهٔ سنتی حاکم و محکوم است. و این عارضه، یک تجاوز آشکار است که از یک سو معلول بالاتر بودن سن، برتری معلومات و تحکم بی‌چون و چرا معلم، و از سوی دیگر ناشی از احساس حقارت و انقیاد محض دانش‌آموز است. و چنین است که موجی از ناراضی‌ت نسبت به این رابطه غیرانسانی و عهد دقیانوسی تعلیم و تربیت، دنیای ما را در بر گرفته و بازتاب آن به شکل‌های مختلف، مقاومت منفی، انزواجویی و سرخوردگی، طغیان و اعتراض‌های گاه کور و تخریبی - جلوه‌گر می‌شود. و از همه مهمتر انگیزه‌های عمیق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است که در این روزگار «بحران تحکم» نام گرفته و اکنون آثار آن در برخی نظام‌های آموزشی نیز نمایان شده است.

در نهایت، خشونت بی‌اندازه در این رابطه، پسترو آگاهی شاگردان را نسبت به مسؤولیت‌هایشان خاموش می‌کند و امکان تجلی هر نوع واکنشی را که بالقوه آزاد و مثبت است، نابود می‌سازد.

۶- یاد دادن

بنیاد آموزش در شکل فعلی بر یادگرفتن است. شاگرد صرفاً می‌باید بیاموزد و فقط آن چه هم را بیاموزد که از قبل تعیین شده است. شاگرد حق ندارد که در مورد آن چه که قرار است بیاموزد، نظری ابراز کند، بنابراین فاتحه خودآموزی نیز خوانده می‌شود. «من شاگرد» انسانی نیست که قرار است به اختیار، دنیای

دیگر نظام آموزش و پرورش همواره یکی از زیر سیستم‌های اساسی نظام اجتماعی، اقتصادی جامعه است. اگر سیاست جمع‌فعالیت‌هایی است که مربوط به اداره امور ملت‌ها و سرنوشت عموم مردم می‌شود، تعلیم و تربیت نیز مسأله‌ای است سیاسی که با هدف‌های اصلی یک اجتماع زنده رابطه‌ی ذاتی و جدایی‌ناپذیر دارد. بنابراین آموزش و پرورش نباید در انحصار یک وزارت‌خانه و یا سازمان خاص باشد. آموزش کار همگان است - و به همه مربوط می‌شود. هر فرد می‌تواند درعین حال هم آموزگار و هم دانش‌آموز باشد.

۴- تغییر رابطه آموزگار و دانش‌آموز

با تغییر رابطه‌ی یک‌جانبه و تسلط‌آمیزی که معمولاً بین آموزگار و دانش‌آموز وجود دارد، به خودی خود فراگرد آموختن از دانش‌آموز سرچشمه خواهد گرفت و یاد دادن به آموختن بدل می‌شود که در نتیجه محتوای آموزشی از نیازها و تمایل دانش‌آموزان برای کسب آگاهی ناشی خواهد شد.

برای این که تعلیم و تربیت واقعی انجام گیرد و در فرد اثر پایدار بگذارد، باید ابتدا انگیزه فهمیدن و کشف کردن درجوبنده دانش به وجود آید و همین که این انگیزه قوام یافت، دانش‌آموز را یاری کرد تا خود را به منابع دانش برساند و به نحوی بهتر و موثرتر از آنها استفاده کند. درصورت ایجاد چنین شرایطی، احساس اجبار جای خود را به احساس مسئولیت می‌دهد.

۵- آموزش منطبق برواقعیت‌های اجتماع

کسب آگاهی به معنای تعریف شده جز در بستر واقعیت‌های جامعه امکان‌پذیر نخواهد بود. بنابراین شناخت واقعیت‌ها در ابعاد مختلف، شرط اولیه آموزش به معنای عمیق کلمه است. تأکید بر این نکته ضروری است که دانش به تنهایی قادر نیست معضلات نیروی انسانی جامعه را حل کند، بلکه کسب دانش همراه با دست‌یابی به بینش لازم است که خواهد توانست شرایط مناسبی برای بهره‌گیری از همه‌ی نیروی انسانی جامعه فراهم سازد. و بینش حاصل نمی‌شود، مگر این که واقعیت‌های جامعه، همانگونه که هستند مورد تجزیه و تحلیل و انتقاد قرار بگیرند.

۶- تغییر روش‌ها و سنجش و ارزیابی

روش‌های ارزیابی (امتحان) درحال حاضر به قدری کهنه است که اصلاً جای دفاع ندارد.

رابطه معلم و دانش آموز هنوز همان رابطه سنتی حاکم و محکوم است که آثار زیان‌بار آن در تعدادی از جوامع آشکار شده است.

می‌باید در این روش‌ها تغییرات اساسی ایجاد کرد. به طور کلی مفهوم آموزش مداوم هرگونه شکل قطعی و نابهنگام انتخاب دانش‌آموز را از میان می‌برد. آموزش مداوم باید رویه ارتقاء و دادن گواهی‌نامه را از بنیاد تغییر دهد و برارزش رقابت واقعی، استعداد و انگیزه به جای نمره تأکید کند.

نحوه امتحان اصولاً باید مهارت‌های دانش‌جویان را که در شرایط متفاوتی به وسیله افرادی با منشاء مختلف به دست آمده‌اند، مقایسه کند - یعنی نه پایان کار بلکه آغاز آن را معین سازد و دانش‌آموز را یاری دهد که خود مؤثر بودن روش‌های تحصیلی خویش را ارزیابی کند.

۷- مقام معلم

تمایز میان آموزگاران، دبیران و استادان، نباید منجر به پدید آمدن سلسله مراتب نظامی شود. نه درجه‌بندی دستمزدها و نه نظام ارتقاء مقام نباید منبعت از نوع تدریس باشد. همگان باید بتوانند به بالاترین مقام موجود در زمینه آموزش نایل آیند و ملاک احراز مقام باید ارزش و شایستگی خود معلم باشد. به طور آرمانی، نوع فعالیت و دوره‌های آموزشی هرچه باشد، وظیفه تدریس می‌باید یکسان تلقی شده و همه معلمان باید از ارزش برابری برخوردار باشند.

۸- تغییر عادت‌ها و باورها

انسانها همیشه در انجام وظایف محوله به مرور زمان به روش‌های غیرقابل انعطاف و

درک ثابتی از مسائل عادت می‌کنند. که این عادت، عامل ترمز و ایستایی و یا حداقل، کاهش سرعت ارتقاء سیستم خواهد شد. درک این که کل جهان درحال تغییر است. و بنابراین همگام با این تغییرات ضرورت دارد که روش‌ها و محتوای مطالب آموزشی نیز تغییر کند جز با تداوم در آموزش و لمس واقعیت‌های جامعه امکان‌پذیر نیست.

آموزش، در صورتی که خصوصیات اشاره شده را دارا باشد، درنهایت اهداف زیر را تأمین خواهد کرد.

حفظ ثروت ملی به نحو مطلوب (تأثیر مستقیم اجتماعی)، بهره‌برداری صحیح و اصولی از امکانات موجود (کاهش هزینه‌ها)، احساس رضایت از انجام فعالیت، ارضاء روحیه فردی ناشی از کسب آگاهی نسبت به چگونگی فرایند فعالیت، توجه و تعالی وجود انسانی و تثبیت موقعیت فرد در جامعه، افزایش درصد احتمال دست‌یابی به عمر مفید سیستم‌ها، ایجاد اطمینان کافی و افزایش ضریب ایمنی در بهره‌برداری از سیستم‌ها و کاهش خطرات جانی و بالاخره امکان ارتقاء شغلی و تأمین نیازهای مادی افراد.

کلام آخر

هنوز بسیار نکات در مورد ابعاد تحول ساختار آموزش در جامعه وجود دارد که در این فرصت کم امکان پرداختن به همه‌ی آنها نیست. اما تحول را باید شروع کرد. قدم اول که برداشته شود، کارها آسان خواهد شد. «دیدرو» گفته است: پایان هر اندیشه عمل است. اندیشه‌ای که به عمل منجر نشود، نوعی جنایت است. اگر ما خدمتگزاران اندیشه هستیم، می‌باید خدمتگزاران عمل نیز باشیم. نکته قابل تأکید دیگر این است که، حل معضلات کنونی جامعه بشری تنها در گروی آموزش عمیق و همه‌جانبه ملت‌ها است. پس می‌باید این سلاح را هرچه برنده‌تر کرد و نکته آخر این که، ایمان بیاوریم که آینده تنها به کسانی تعلق دارد که بتوانند در قلمرو آموزش و پرورش نیروهای انتقادی و مشارکت همه مردم و تخیل انسانهای فرهیخته را با قدرت‌های سازمان داده عملی، علمی و عقلانی پیوند داده و بدین طریق منابع نهفته و نیروهای بالقوه در جامعه را به بالفعل بدل سازند. در این صورت، در مقابل نسل آینده سرافراز خواهیم بود و نه شرمنده - و همچون گذشته، زیستن برای آموختن خواهد بود و نه آموختن برای زیستن.

